



رفیق عبدالعظیم صبوری

نقد گذشته اعضا و هواداران سابق چریکهای فدائی خلق

(ارتش رهاییبخش خلق های ایران)

نقد گذشته درباره تشکیلات ما

آغاز سخن:

بررسی و ارزیابی فعالیت سازمان ما «از مقطع ۵۸...» (۱) بروشنی این حقیقت را آشکار می‌سازد که بطور کلی ما مرتکب آن انحرافات و اشتباهاتی شده‌ایم که نه تنها هیچ تجربه تازه‌ای برای جنبش نوین کمونیستی به‌همراه نداشت بلکه اساساً تکرار همان انحرافات و اشتباهاتی است که به معنای وسیع کلمه بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی در ستیز با آن بخود تعیین و هویت بخشیده بودند. اما واقعیت دردناک امروز ما بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیر ما را بر آن می‌دارد تا بررسی و کنکاش در گذشته خود، این بار برخوردی جدی را بر خود هموار کنیم تا از آنچه که مرتکب شده‌ایم بی‌آموزیم و آنرا در خود جاری سازیم. قطعاً اگر بتوانیم از عهده شناختن و شناساندن آن بدرستی بر آئیم، می‌توان امید داشت روحی تازه در کالبد حرکت ما جای خواهد گرفت که در مسیر پر پیچ و خم حوادث قادر خواهیم بود در جهتی درست طی طریق کنیم.

سال‌ها پیش از این، جریانات و گروه‌های متعددی بودند که در مقابل جریان خائن و سر سپرده حزب توده ادعای پیروی از مارکسیسم – لنینیسم را نمودند، اما آن‌ها در عمل دچار آن انحرافات و اشتباهات اساسی شدند که تاریخ در مورد اینان نیز پیشینه سیاهی را نشان می‌دهد. آن‌ها در عاجز ماندن از درک جوهر مارکسیسم – لنینیسم جامعه ما را نه بمثانه شرایطی مشخص که قانون‌مندی‌های خاص آنرا باید شناخت بلکه با الگوبرداری از این یا آن تجربه تاریخی در صدد تغییر و واقعیت... دیگری بودند. این امر در عمل آن‌ها را تا خیانت به توده‌ها پیش برد.

اما پیروی واقعی از م. ل برخورد دیگری را طلب می‌نمود. "شرایط صداقت انقلابی برخورد جدی با مسائل است". رهبران ما با قبول و پیروی از چنین اصلی بود که توانستند با ادراکات سطحی و دگماتیستی از اصول کلی م. ل مرزی قاطع بکشند (۲). و به

تحلیل مشخص از واقعیت مشخص بپردازند. رفقا توانستند در پرتو م. ل حرکت قانون‌مند جامعه ما را بشناسند و به استراتژی و تاکتیک منطبق بر واقعیت عینی و اسلوب‌های معین فعالیت انقلابی در رابطه با آن دست یابند. تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک بمثابة پایه تئوریک استواری برای مبارزه مسلحانه خلق‌مان توسط رهبر کبیرمان رفیق مسعود احمدزاده تدوین می‌گردد و در آن دقیقاً تا جایی که تجارب مجال پیش‌بینی به ما می‌دهد خطوط کلی روندی را که مبارزه مسلحانه توده‌ای شدن و آنگاه تحقق آزادی و سوسیالیسم در پیش دارد ترسیم می‌شود. اما ما نتوانستیم (سال ۵۸) با پیروی از چنین اصلی با آنچه که رفقا مرزی قاطع و روشن کشیده بودند، وفادار بمانیم. بلکه با مبارزه‌ای در سطح و در ادامه آن، درجا زدن در پیش‌برد امر مبارزه در دام همان انحرافات و اشتباهات پیشین گرفتار آمدیم، بطوری‌که دو سال فعالیت سازمان با اپورتونیسیم در همه جهات آن آغشته است.

دوره جدید فعالیت سازمان آن هنگامی آغاز می‌گردد که دیگر سازمان "چفخا" بطور کلی توسط اپورتونیست‌هایی از نوع حزب توده (سازمان اکثریت) اشغال شده بود (۳). آن‌ها بیشترمانه با چسباندن خود به سال‌ها خون و زحمت رفقای شهیدمان در برابر حمایت وسیع توده‌های خلق که به اعتبار همان سال‌های خون و زحمت به سازمان روی آورده بودند، با توجیه تغییر شرایط، تکامل تئوری م. م، عملاً و رسماً با رد تئوری مبارزه مسلحانه اینک زمینه‌های خیانت بزرگتری را به خلق آماده می‌نمودند. شرایط پس از قیام و سیطرهء بلامنازع اپورتونیسیم بر جنبش ما، در برابر کمونیست‌های واقعی (معتقدین به تئوری م. م) وظایف مشخصی را مطرح می‌نمود که باید بدانها پاسخ می‌گفتند تا توده‌های وسیع خلق را که اکنون به عرصه مبارزه کشیده شده بودند بر بستر آتش پراتیک زنده و سرنوشت‌سازی که در بطن تاریخ جریان دارد به میدان نبرد قطعی بکشانند.

در چنین شرایطی بود که ما با ادعای پیروی از تئوری م. م راه خود را از سازمان اپورتونیست‌ها جدا نمودیم و در صدد برآمدیم به وظایفی که بر عهده پیشاهنگ واقعی نهاده شده بود پاسخ گوئیم. اما در حالیکه پاسخ‌گویی به ضرورت‌های زمان و مکان برخوردی جدی را از جانب ما طلب می‌نمود، در حالی‌که در پرتو م. ل و اصول تئوری مبارزه مسلحانه نیازمند بررسی دقیق از شرایط جدید بودیم. با دچار شدن به لیبرالیسمی همه جانبه نتوانستیم شرط صداقت انقلابی را بجا آوریم و با دست خود در منجلااب اکونومیسم غوطه ور شدیم. در واقع این درست بود که اینک (سال ۵۸) مبارزه بر سر نام "چریک‌های فدائی خلق" یکی از اشکال مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی ما را تشکیل می‌داد و ما موظف بودیم که چنین مبارزه‌ای را پیش روی خود بگذاریم. اما با عدم درک ما از جوهر آنچه که این نام در خود دارد، مبارزه بر سر این نام را آن‌چنان از محتوای انقلابی خود تهی ساخت و آن نتایج اسفباری را در مبارزه خلق مان سبب شد که دو سال فعالیت سازمان با تعیین یک حرکت بغایت اپورتونیستی همچون لکه سیاهی برای همیشه در تاریخ جنبش مسلحانه ثبت خواهد ماند.

حقیقت این بود که حرکت نوین ما واجد آن جهت و شرایط اساسی نبود که بتواند در برابر اپورتونیسمی که به دروغ منتسب نمودن خود براه سرخ رهبران شهیدمان، دست در دست رژیم وابسته کنونی در خفه کردن صدای اعتراض بر حق توده‌ها و به‌هرز بُردن انرژی انقلابی آنها، از هیچ کوششی دریغ نداشت، پرچم چریک‌های فدائی خلق را برافراشته نگه دارد. رفقای که دور هم گرد آمده بودند (بجز دو تن) از زندانیانی بودند که پس از سال‌ها تازه آزاد شده بودند و پراتیکشان محدود به حصار زندان می‌شد. از طرفی شرایط مکانی و زمانی زندان نیز به آن‌ها اجازه یک مبارزه ایدئولوژیک زنده و همه جانبه را نمی‌داد (۴). آنچه که آنها را در یک جبهه قرار داد تنها مبارزه ایدئولوژیک بر سر یکرشته مسائل نظری بطور کلی و پاره‌ای مبانی نظری مشی در مقابله با نقطه نظرات انحرافی شهید جزنی بود. البته ما پیش از آغاز حرکت خود بمثابة یک سازمان بحث‌های ناتمامی را نیز حول تعیین ماهیت دولت در پیشینه خود داریم. اما سنگینی بار شرایط؟! (از جمله آن؛ اعلام اخراج اشرف دهقانی از سوی سخنگوی سازمان اپورتونیستها) به نفع لیبرالیسم ما پایان یافت و با انتشار "مصاحبه" تولد خود را اعلام نمودیم.

در واقع اگر انتشار "مصاحبه" تنها شروع مناسبی برای در غلطیدن به اکونومیسم بود، پروسه دو سال فعالیت سازمان آنرا به اپورتونیسیم همه جنبه‌های بدل ساخت که دیگر از انرژی و توان انقلابی اثری نمانده بود. زیرا منجلاپی که خود با دست خود برای خود ایجاد نموده بودیم تأثیرات مخرب خود را در همه سطوح فعالیت سازمانی بجا گذاشت و سازمان را به موجود در مانده‌ای بدل نمود که تنها با چسبیدن به گذشته خون‌بار سازمان و لاف و گزاف‌های بی پایه و اساس می‌توانست حفظ شود.

همان‌گونه اشاره شد آشفتگی و انحرافات ما در همه جنبه‌ها و حوزه‌ها عمیق و کاری بود. بطوریکه در هیچ زمینه‌ای نمی‌توانیم ادعائی داشته باشیم. زیرا بسنده کردن ما به احکام کلی مارکسیسم - لنینیسم و اصول تئوری مبارزه مسلحانه و بدنبال آن عدم دقت ما در واقعیت عینی جامعه، آن وظایفی را پیش‌روی ما نهاد که نه بر پایه درک ضرورت‌های عینی پیشرفت تاریخی بلکه با اسیر شدن در شرایط موجود و بلند پروازی‌هایی که هیچ ریشه‌ای در زمین نداشت، تنها می‌توانست مبین یک وظیفه و پاسخ‌گویی به یک "ضرورت" باشد و آن صرفاً مطرح شدن بود. در حالی‌که آنچه در عمل می‌کردیم به حساب تئوری م. م می‌نوشتیم! این‌که می‌بایستی در برابر اپورتونیسیم حاکم بر جنبش قد علم می‌کردیم و خود را می‌شناسانیم، تردیدی نداریم. اما چگونه شناساندنی مدنظر کمونیست‌هاست؟ مگر نه این است که مبادرت به چنین امری تنها در پاسخ‌گویی به ضرورت‌های زمان و مکان می‌توانست عملی گردد؟ حال، اگر به چنین پرسشی پاسخ آری دهیم و سپس به بررسی و ارزیابی فعالیت سازمان خود به نشینیم، محق نیستیم که بگوئیم ما نیز این چنین کرده‌ایم! بلکه در پرتو لیبرالیسم حاکم ما هر چه بیش‌تر از هدف ادعائی خود دور افتادیم و آنچه که هدف واقعی ما گشت بسان اپورتونیسیت‌ها، تنها مطرح شدن و هر چه بیش‌تر مطرح شدن بود. این چنین بود که سازماندهی و نقشه‌های فعالیت ما نه بر اساس تربیت و آماده نمودن خود و توده‌ها برای مبارزه قطعی و سرنوشت ساز (برپائی و گسترش جنگ، حرکت در جهت آزاد سازی مناطق) بلکه همواره مقطعی، موقت و بطور کلی بر اساس حفظ وضعیت موجود تنظیم می‌شد.

البته سنگینی بار واقعیت عینی توانست بر گرده صداقت انقلابی رفقای ما، تأثیر خود را بنهد و آنها را به برخوردی جدی بکشاند و به بررسی گذشته نکبت بار سازمان به نشینند و آنرا به یک فهم انتقاد از خود واقعی (تصفیه سال ۶۰ و حرکت در جهت بازگشائی جبهه شمال) بدل نمایند. اما بررسی فعالیت سازمان پس از تصفیه نیز بیانگر آن است که ما در خصوص مناسبات تشکیلاتی (بجز در مقطع کوتاهی) نه تنها موقعیتی نداشتیم بلکه بدلیل تجربه کم رفقای ما در امر سازماندهی و اشتباه در این مورد، پس از شهادت رهبران بزرگ سازمان و تعداد دیگری از رفقای با ارزش‌مان در میدان‌های نبرد، این‌بار دچار آن‌چنان اپورتونیسیم سر سختی گردیدیم که آن همه خون و تلاش بی‌وقفه رفقا یک‌باره به هیچ گرفته شد و کل فعالیت سازمان زیر سیطره آن از حرکت انقلابی خود باز ماند.

فقدان دید انقلابی که اساساً از گذشته به ارث برده بودیم که به یک معنا خود (رهبران باقی‌مانده) نیز تجلی زنده آن محسوب می‌شدند و توسل جستن آنها به برخوردهای بغایت کثیف خرده بورژوائی، چسبیدن به اهرم‌های تشکیلاتی به هر قیمت و ناسزاگویی‌ها، بستن "اتحادهای نامقدس" در پی انکار آن حقایق انکار ناپذیری بودند که واقعیت وجودی ما بر آنها دلالت می‌نمود. سازمان در مدار چنین اپورتونیسیمی حقیقتاً از هستی انقلابی تهی و تبدیل به مرده‌ای شد که امروز دیگر نه صحبت از برخورد با اشکالات نواقص و انحرافات آن برای تصحیح و تقویت سازمان بلکه بحث بر سر ساختن بنای نوین بر ویرانه‌های است که امروز به حکم ضرورت باید به آن دست یازیم. از اینروست که ما سعی می‌کرده‌ایم با بررسی و نقد پنج سال فعالیت سازمان (فعالیت تشکیلاتی) در خطوط کلی و اساسی آن، از تجربه‌ای که پشت سر نهاده‌ایم درس بگیریم. بگذار آنانی که خود از مسببین این خرابی‌اند با آویزان کردن کاغذهای الوان بر روی این خرابه در خیال خود دل‌خوش باشند که پرچم "چریکهای فدائی خلق" را برافراشته نگاه داشته‌اند؟!!

هر گاه صحبت از یک تشکیلات کمونیستی به میان می‌آید، انسان انقلابی بلادرنگ وحدت اراده و اتحاد عمل را در ذهن خود - به تصویر می‌کشد. اتحاد عمل انقلابی که در پرداختن به واقعیت‌های عینی، جهتی همسو و هدف انقلابی واحدی را دنبال می‌کند. زیرا غیر از آن نمی‌توان در راه صعب و دشوار، پر سنگلاخ و ناهموار مبارزه طبقاتی بر یکایک مشکلات فائق آمد. نمی‌توان پراتیک انقلابی را متصور شد که بتوان بر بستر آن توده‌ها را آگاه، بسیج و متشکل نمود تا به قتل پر تلالو آزادی و پیروزی نائل آمد. اگر به پذیریم که یک تشکیلات کمونیستی تنها بر بنیاد وحدت اراده، وحدت عمل و انضباطی خدشه ناپذیر، قادر است نقش خود را در قبال طبقه و توده‌ها انجام دهد، پرسیدنی است که این مهم چگونه شدنی است؟ مسلماً باید گفت نه! و ما نیز طالب آن نیستیم. بلکه آنچه که برای ما دارای اهمیت است در محتوی و غنای رابطه‌ای است که بین عناصر ایجاد می‌گردد. به عبارت روشن‌تر ما بر آن‌چنان رابطه‌ای تکیه داریم که آگاهی بر آن حاکم باشد. آگاهی بر اهداف و وظایف انقلابی که در صدد انجام آنیم. هر چه این آگاهی غنای بیش‌تری بخود بگیرد، خود بخود اتحاد در فعالیت‌های عملی، پایه‌ای مستحکم‌تر و خود بخود روح انضباط پذیری جای بیش‌تری را اشغال می‌کند. آن نظم و انضباط حقیقتاً آهینی را بوجود خواهد آورد که در برابر سیل مشکلات و ناهمواری‌های جاری در مبارزه طبقاتی، استوار و پا بر جای، آن‌ها را یکی پس از دیگری از سر خواهد بگذراند. آنچه که اساس این اتحاد عمل را می‌سازد آنرا تضمین می‌کند و به آن هر چه بیش‌تر غنا می‌بخشد. آزادی بحث و انتقاد است. آزادی برخورد آراء و عقاید مختلف بگونه‌ای سیستماتیک و بکارگیری درست سلاح انتقاد و انتقاد از خود بمثابة آن شیوه از مبارزه که می‌تواند ایده‌های بورژوائی و خرده بورژوائی را از صفوف ما بزدايد و سوسیالیسم علمی را جانشین سازد. این چنین است که جمع ایده‌های صحیح ممکن می‌گردد، رابطه متقابل فرد با جمع مسئولانه و معین، و آموزش همه جانبه کادرها امکان‌پذیر می‌شود و باز تولید سازمان همچون یک کل واحد، جهتی همسو و هدفی مشخص را دنبال می‌کند. در واقع اگر یک تشکیلات بمثابة "مظهر آگاه پروسه غیر آگاهانه" نتواند آن‌چنان مناسبات تشکیلاتی بوجود آورد که ارتقاء به سطح معین آگاهی را تأمین کند و منطقاً آنرا ارتقاء دهد (۵). دیگر سخنی از یک تشکیلات کمونیستی نمی‌تواند در میان باشد. روشن است که لزوم ایجاد یک تشکیلات که تعیینات معین و خاصی را نیز باید بپذیرد، بر پایه انجام آن وظایفی استوار است که تاریخ بر عهده انقلابیون کمونیست گذاشته است. آنها بمثابة مظهر آگاه باید از طریق عمل آگاهانه و ایجاد ارتباط با توده‌ها، آن‌ها را بقدرت تاریخی خود آگاه و بر بستری درست و در جهت تحقق اهدافشان هدایت کنند. بنابراین باید خود را به ابزاری با تعیینات خاص و معینی مجهز سازند. در ثانی آنچه را که تاریخ بر عهده پیشاهنگان گذارده است نه تنها در بطن تاریخ لاتعبیر مانده است بلکه "تاریخ انقلاب به مقیاس جهانی نشان داده است که همراه با رشد پروسه انقلاب همراه با هوشیاری روز افزون ارتجاع، همراه با تکیه هر چه بیشتر، ارتجاع همراه با گذار انقلاب از غرب به شرق، هر روز نقش پیش‌قراولان آگاه و سازمانی رزمنده از انقلابیون پیشرو، اهمیتی بیش‌تر کسب کرده است. " (م. م. هم. ا. هم. ت) پس اگر قبول داریم که نقش پیشاهنگ نه تنها کم نشده بلکه گذشت زمان بر اهمیت هر چه بیش‌تر آن گواهی می‌دهد، باید بپذیریم که با فشاری بر روی اصول پایه‌ای و اساسی یک تشکیلات کمونیستی (ایجاد سانترالیزم بر اساس دموکراسی و بکارگیری درست سلاح انتقاد و انتقاد از خود، بگونه‌ای سیستماتیک و مستمر) نیز اهمیت فوق‌العاده یافته است. این درست است که در دورانی بسر می‌بریم که دوران ترور و اختناق بی‌وقفه، دورانی که انتظار کمترین دموکراسی امری واهی و خیالی است و بطور کلی دوران حاکمیت ارتجاع همه جانبه‌ایست که هر گونه حرکت مخالف در نطفه کشف و سرکوب می‌شود و چنین می‌نمایند که یک تشکیلات کمونیستی "فقط در صورتی می‌تواند وظیفه خود را انجام دهد که تشکیلاتش دارای منتهای مرکزیت بوده و در آن انضباط آهین نزدیک به انضباط نظامی حکم فرما باشد" (۶). اما خود این نمی‌رساند که بهاء دادن به اصول اساسی فوق نه تنها از اعتبار نی‌افتاده بلکه نسبت به گذشته اهمیتی دو چندان کسب نموده است و هر گونه کم بهاء دادن به آن بمنزله در غلطیدن به دامن بوروکراتیسم است؟ بنابر این بحث بر سر قبول و یا رد این یا آن دیگری نمی‌تواند باشد بلکه بین وظایف انقلابی و انجام آن وظایف فاصله‌ای وجود دارد که تحقق آن تنها با توسل جستن به یک تشکیلات با تعیینات خاصی که بر شمرديم امکان‌پذیر است. در حقیقت آن مسئله‌ای که

پیشاهنگ مارکسیست – لنینیست باید بدان پاسخ گوید، این است که پس از شناخت و تعیین موضوع پراتیک با چه اشکال عمل و سازمان می‌تواند در جهت انجام وظایف تاریخی خود عمل کند، و بر حسب شرایط معین چه اشکال متناسبی را بر گزیند تا آگاهی بخشیدن به کادرها در پروسه‌های بی‌وقفه منظم‌اً ارتقاء یابد تا از این طریق تربیت و کنترل خود رهبری نیز امری ممکن و تضمین گردد. با دقت در خصوص وظایف و نقش پیشاهنگان م. ل در مبارزه طبقاتی است که به نقش و اهمیت یک تشکیلات کمونیستی و تعیینات معین و خاصی را که باید حائز آن باشد، پی خواهیم بُرد. تردیدی نیست که برای پرداختن به هر موضوعی باید ابزار و وسائل معینی را به خدمت گیریم تا به هدف خود برسیم. حال اگر این درست است که موضوع پراتیک ما (کمونیست‌ها) بر هم زدن رابطه بین طبقه یا طبقات استثمار شونده و طبقه و یا طبقات استثمارگر در جهتی است که منافع استثمار شوندگان را تأمین نماید (در شرایط مشخص ما – بر هم زدن رابطه بین خلق و سلطه امپریالیسم) پر واضح است که احتیاج به آن ابزار و وسائل معینی (در قبل به آن اشاره شد) داریم که تحقق اهداف مانرا میسر گرداند. ابزار و وسائلی که همانند سایر مسائل مبارزه تابع "سخت‌گیری‌های دیالکتیک زمینی"، (شناخت همه جانبه از واقعیت مشخص) اشکال مختلفی را بخود می‌گیرد. نه چیزی از پیش آماده شده است و نه حاصل ملاحظات ذهنی ما. بعبارت روشن‌تر شناخت از واقعیت مشخص تعیین هدف انتخاب صحیح راه و وسائل تحقق هدف، آن مجموعه عواملی‌اند که بگونه‌ای ارگانیک به هم مربوط‌اند. فهم درست این مطلب و درک رابطه زنده بین آن‌ها و تطبیق همین رابطه زنده با آن شرایط خاص است که از یک طرف مشی انقلابی را سبب می‌شود و از سوئی دیگر آن سازمان رزمنده‌ای را ایجاد می‌کند که می‌تواند با ایجاد رابطه‌ای درست بر حسب شرایط به وظایف انقلابی خویش عمل کند. باید دانست که امر مربوط به سازماندهی و تشکیلات گذشته از پاره‌ای مسائل (مثلاً تجربه) اساساً یک مسئله ایدئولوژیکی است نه امری تکنیکی. "ایدئولوژی مهمترین موضوع ساختمان حزب است. خط مشی صحیح زائیده ساختمان صحیح ایدئولوژیکی و سیاسی و همچنین ساختمان صحیح تشکیلاتی حزب است" (درس‌هایی از تاریخ حزب کمونیست چین) عدم درک این مطلب و دید سطحی و دگماتیک از اصول کلی مارکسیسم به ناگزیر آن عواقب فاجعه آمیزی را منجر می‌گردد که تاکنون دامن گیر اکثر سازمان‌ها و جریان‌ها چپ (و خود ما) شده است.

مسلماً آن‌ها در اساسنامه‌های خود، هیچ‌گاه منکر آن اصل اساسی یک تشکیلات کمونیستی نبوده‌اند و نیستند. اما عدم شناخت درست از موضوع پراتیک بطور مشخص و بدنبال آن تعیین هدف، اشکال مبارزه و سازمان که در شرایط ما بتواند ادامه کاری را تضمین و مسئله ارتباط با توده‌ها را حل کند اساساً با قبول استراتژی قیام شهری و توسل جستن به آن سازمان و اشکال عمل (اشکال مختلف مبارزه صرفاً سیاسی) برای تدارک قیام و رعایت "اصول" حزبی فعالیت در تشکیلات؟! در صدد پیروی از آن چیزی بودند که تجربه روسیه (شرایط خاص دیگر) می‌گوید. بدین جهت آن‌ها نه تنها دست‌آورد مثبتی را نصیب جنبش ما نکرده‌اند بلکه با فروپاشی باور نکرندی در مدت زمانی کوتاه آن‌چنان تأثیرات مخربی را بر جای نهادند که جز پاشیدن تخم یأس و ناامیدی بر روح و روان توده‌ها ثمری نداشت.

... بحران‌های پی در پی تشکیلاتی، انشعابات متعدد، نفوذ عناصر پلیس، تربیت "رهبرانی" که در شرایط حساس و سرنوشت ساز راه خیانت را پیشه کردند و بدنبال آن‌ها ضربات سیستماتیک و نابود کننده، اسیر شدن خیل توده‌های سازمانی که بسان گوشت دم توپ در صحنه نبرد باقی‌مانده بودند و در زیر شکنجه یا در میدان‌های تیر با جدا کردن راه خود از راه "رهبران" جان سپردند! بیانگر آن حقایق تلخی است که باید از آن‌ها درس گرفت.

تاریخ انقلاب کبیر روسیه در این خصوص نیز حاوی درس‌های گرانبهائی است که می‌تواند ما را در انجام وظایف خطیر خود یاری دهد. اما شاید تجربه روسیه مقدس‌تر؟! از آن باشد که بتواند بمثابة یک تجربه بزرگ تاریخی مورد توجه قرار گیرد! مبارزه و پا فشاری لنین بزرگ در ایجاد یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای در کدام واقعیت ریشه داشت؟

سپری شدن دوران کم و بیش صلح امیر و ظهور دوران تصادمات آشکار طبقات، دورانی که مسئله تصرف قدرت سیاسی به مسئله مستقیم طبقه کارگر بدل گشته بود، ... دورانی که موضوع پراتیک اساساً تغییر یافت، لازم بود تا سازمان مبارز نیز اساساً تغییر یابد تا بتوان با اتکاء به آن طبقه و توده‌ها را به عرصه نبرد قطعی کشاند، تا بتوان در شرایط پیچیده و غامض مبارزه طبقاتی، به حلقه اصلی و اساس پراخت و دارای آن‌چنان قابلیت انعطافی گردید که هر گونه موانع و مشکلی را در راه رسیدن به هدف بدرستی از سر بگذراند. لازم بود تا سازمانی با رعایت تمام قواعد پنهان‌کاری متشکل از انقلابیونی که باید بطور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی مشغول باشند (۷)، ایجاد گردد. واضح است که بحث در این‌مورد به مسئله سانترالیزم - دمکراتیک، معیارها و ضوابط تشکیلاتی نیز کشیده شد. متهم نمودن لنین به "ماوراء مرکزیت" و یا "لنین دیکتاتوری بر پرولتاریا را بر دیکتاتوری پرولتاریا ترجیح می‌دهد"، از جمله اتهامات بی پایه و اساسی بود که حکایت از خشک مغزی و یک‌جانبه نگری پیروان "دمکراسی" می‌کرد. مسئله بر سر قبول یک اصل بر روی کاغذ نمی‌توانست باشد. بلکه مسئله بر سر چگونگی بکارگیری همه جانبه آن در تلفیق با شرایط خاص بود و بر اساس آن یافتن آن اشکال متناسبی بود که برآستی بتوان آنرا به مرحله عمل در آورد.... بحث بر سر محتوی نیست، بلکه در هر شرایط خاص بحث بر سر کشف آن اشکال نوینی است که بتواند این محتوی را عملی سازد. دقت کنیم: "یگانه اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد: از پنهان‌کاری بسیار شدید، جایگزین کردن بسیار دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه‌ای، هر گاه این صفات موجود باشد، چیز دیگری هم تأمین خواهد بود که از "دمکراتیسم" بالاتر است و آن اعتماد کامل رفیقانه در بین انقلابیون است. و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد. زیرا در روسیه ما نمی‌توان نظارت دمکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت" (چه باید کرد؟). پاسخ درست به این مسائل این بود که در روسیه سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای، سازمانی مخفی که نیروهایش را آن‌چنان سازماندهی و رهبری نمود (۸) که توانست "هر پدیده زندگی پرولتاریا را تحت نفوذ روح سوسیال دمکراسی قرار دهد". و اساساً با توسل جستن به اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افشاء گری‌های همه جانبه سیاسی - سر انجام پیروزی را از آن توده‌ها گرداند.

اما اگر بکارگیری آن اشکال عمل و سازمان، آن اشکال متناسب کار تشکیلاتی در شرایط خاص روسیه توانست توده‌ها را به قدرت تاریخی خود آگاه گرداند و آنها را وسیعاً به عرصه مبارزه قطعی و تعیین کننده بکشاند، توانست سازمان مبارزه را در شرایط سخت و پر پیچ و خم مبارز متحمل کمترین ضربات ممکنه گرداند، حال ما نیز باید از روی چنین الگویی عمل کنیم؟ مسلماً پاسخ کمونیست‌های واقعی به این سؤال این‌گونه خواهد بود که ما با درس‌گیری از تجارب گذشته باید آن اشکال عمل و سازمان، آن اشکال متناسب با کار تشکیلاتی را در شرایط مشخص خود بیابیم ... به اعتقاد ما در شرایط سرکوب و خفای شدید در شرایطی که بواسطه حاکمیت ترور و اختناق بی‌وقفه هر گونه حرکت چشم‌گیری از جانب توده‌ها دور از انتظار است و آنگاه که کاسه صبر توده‌ها لبریز می‌شود، آتش در نطفه خفه می‌گردد، در شرایطی که امر ارتباط با طبقه و توده‌ها صرفاً با بکارگیری اشکال مختلف سیاسی و افشاگری‌های "همه جانبه" سیاسی امری ناممکن است، در شرایطی که پیشاهنگان خلق نیز زیر سایه مرگ زندگی می‌کنند و از طرفی در حالی که اساساً شکست ارتجاع منوط به در هم شکستن عامل اصلی بقاء آن (ارتش امپریالیستی) و تشکیل ارتش توده‌ای است و دست یافتن به چنین وسیله‌ای از طریق مبارزه چریکی طولانی که رفته رفته توده‌ها را حول خود بسیج و متشکل می‌نماید تحقق می‌یابد. در چنین شرایطی تنها آن شکل از سازمان قادر به تأمین انرژی پایداری و ادامه کاری در مبارزه سیاسی

است که یک سازمان سیاسی - نظامی باشد و پیشاهنگ با توسل جستن به مبارزه مسلحانه است (بمثنایه آن شکل از مبارزه که تنها بر زمینه آن دیگر اشکال پر تنوع مبارزه می‌تواند مفید و موثر افتد) که می‌تواند به وظایف تاریخی خود عمل نماید و واقعاً پیشاهنگ توده‌ها گردد. اما کافی بود تا این مسائل از جانب رفقای ما مطرح شود تا مواجه با سیل اتهامات از سوی اپورتونیست‌ها گردند. "مشی چریکی جدا از توده"، "مش چریکی ناردونیک"، "مشی چریکی انقلاب کار توده‌ها را نفی می‌کند"، "مشی چریکی ..."، ما در این خصوص حرف زیادی نداریم. تنها به آن‌هایی که مغرض نیستند پیشنهاد می‌کنیم فقط اندکی در واقعیت تعمق کنند. آیا حوادث پس از قیام بهمن ماه به آن اشکال عمل و سازمان که با الگوی روسیه در صدد تغییر واقعیت جامعه ما بودند، مهر باطل نزد؟ و آیا اگر اکنون سازمان‌ها و جریان‌های هنوز می‌توانند نفس بکشند و بمانند جز با توسل جستن به مبارزه مسلحانه بوده است؟ (دفاع از خود مسلحانه) و آیا کردستان و مبارزه مسلحانه خلق کرد با همه ضعف‌ها و انحرافات‌اش سنگر و پناهگاه آن‌ها نیست؟ و آیا مبارزه مسلحانه خلق کرد نشان نمی‌دهد که تنها یک سازمان با ساخت سیاسی - نظامی است که می‌تواند امر مبارزه را به پیش برد؟ اگر بپذیریم که جنبش انقلابی به آن مرحله رسیده است که حلقه اصلی آنرا جنگ مسلحانه تشکیل می‌دهد، پس بحث بر سر سازمان انقلابیون حرفه‌ای، متشکل و با انضباط (امری که لنین بزرگ بر سر آن مبارزه جانانه‌ای را از سر گذراند) اینک، در سطحی عالی‌تر مطرح است و باید هم باشد. اما مسئله به اینجا نیز ختم نمی‌شود زیرا در جنبش مسلحانه اعتقاد به یک سازمان سیاسی - نظامی گاهاً به دیدی سانترالیستی در مسائل تشکیلاتی می‌رسد و معتقد به حل مسائل از جانب سانتر به صورت یک‌جانبه و بوروکراتیک است. این آن دید بنیان‌کنی است که با توجیه شرایط جوهر پایه‌ای و اساسی یک تشکیلات کمونیستی (اصل سانترالیسم دمکراتیک) را نفی می‌کند. اگر مسئله تشکیلات روشن‌گری و مبارزه بگونه‌ای ارگانیک در هم تنیده‌اند و بمثابه جنبه‌های مختلف یک پروسه واحد عمل می‌کنند و اگر یک تشکیلات کمونیستی "مظهر آگاه پروسه غیر آگاهانه" می‌باشد، بنابراین هر چه شرایط سخت‌تر و پرداختن به امر توده‌ها و آگاهی بخشیدن به آن‌ها از طریق عمل آگاهانه پیچیده‌تر شود، باید نتیجه گرفت که باز تولید آگاهانه ارگانسیم (تشکیلات) اهمیتی دو چندان می‌یابد. اجزاء همواره باید در حرکتی یگانه با خود، آن کل واحدی را بسازند که نظم و انضباط‌پذیری مورد نظر، نه همچون یک شعار پوچ و تو خالی بلکه بطور واقعی عملی گردد. آنچه که ما باید بر روی آن اصرار ورزیم نفی دموکراسی نیست بلکه اجرای دموکراسی بر حسب عینیت جاری در مبارزه طبقاتی، کیفیت عناصر، کمیت محدود و اشکال نوینی بخود می‌گیرد، اما اهداف همواره بسط دموکراسی است. تربیت کردن انقلابیون رزمنده‌ای که دارای آگاهی طبقاتی بوده، قدرت تشخیص و قضاوت داشته باشند باید به عنوان هدف فعالیت تشکیلاتی تلقی گردد، امری که جز بر زمینه دموکراسی و بسط هر چه بیشتر آن امکان‌پذیر نیست.

برای این‌که بتوانیم در "شرایط جنگی، مبارزه را به پیش بریم احتیاج به منتهای مرکزیت داریم". اما این امر نمی‌تواند هرگز با اعمال قدرت و اطاعت کورکورانه، پائین دستی‌ها از بالائی‌ها ممکن گردد". گروه رفیق احمدزاده و گروه رفیق حمید اشرف توانستند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، اما در ابتدا رفیق حمید با شک و تردید عمل می‌کرد، آنگاه که فهمید گروه احمدزاده علاوه بر مسائلی که مطرح می‌کنند، تاکنون چندین عملیات موفقیت آمیز نیز داشته‌اند اندکی آسوده‌تر با مسئله برخورد کرد. در جریان پیشبرد بحث‌های گروه و سازماندهی برای عمل بود که تعدادی از رفقا از دیگران متمایز شدند. مشخصاً رفیق احمدزاده بود که با صرف انرژی، چند جنبه نگرشی بسیار و استعداد و لیاقت سرشار بالاتر از دیگران قرار می‌گرفت (به نقل از رفیق فرمانده محمد حرمتی‌پور). از قول صبوری نیز گفته می‌شد: "قرار بود دو تیم از رفقا با یکدیگر به بحث پردازند که در یک تیم رفیق عباس (مفتاحی) حضور داشت و در تیم دیگر اسدالله (مفتاحی). رفیق مسعود نیز بعنوان رابط دو تیم حضور داشت. دو تیم در دو سوی پرده‌ای که در اتاق کشیده شده بودف قرار داشتند ... شروع به بحث نمودند، اما همین‌که اسدالله صدای عباس را شنید، بی اختیار با شادی وصف ناپذیری گفت: او را شناختم" (۹).

اندکی تعمق کنیم چه درس‌هایی در پس این دو خاطره نهفته است؟ آیا بیان‌گر این مطلب نیست که تجمع ایده‌های صحیح نه با نفی دموکراسی بلکه اتفاقاً با تکیه بر معیارهای معین و اشکال متناسب بر حسب شرایط امکان‌پذیر شده است و آیا نمی‌رساند که تکیه رفقا بر ارتباط زنده و مستحکم تشکیلاتی بین عناصر، بحث و انتقاد بر سر مسائل مشخص مبارزاتی بسته به شرایط، به اشکال مشخص مبارزاتی بسته به شرایط اشکال مشخصی بوده است؟ ما نیز در خصوص فعالیت تشکیلاتی تجارب اندکی را در پیشینه خود داریم. مثلاً در ستون چریکی جنگل (که سعی می‌شد از رفقای با کیفیت معینی انتخاب شوند) توانسته بودیم بر زمینه بیش‌ترین دموکراسی با حرکت خود یگانه شویم. بر همین زمینه مسئله کادرسازی آن وظیفه اصلی را تشکیل می‌داد که تلاش و زحمات بی‌دریغ شخص رفیق فرمانده (رفیق حرمتی‌پور) در این باره بیاد ماندنی است؛ رابطه درست بین تئوری و پراتیک و تصحیح و غنا بخشیدن به آن، گردش مسئولیت‌ها در ستون چریکی، تصحیح رفقا بر زمینه اشتباهاتی که مرتکب می‌شدند، طرح برنامه درازمدت آموزش نظری (در سطح سازمانی) که بخش مهم و اساسی آن بر عهده رفیق صبوری گذاشته بود (۱۰)، ... از آن جمله‌اند. در شهر نیز با رعایت کامل اصول مخفی کاری، ایجاد تیم‌های چریک شهر، سازماندهی هر یک از آن‌ها در رابطه با مرکزیت، تغذیه تئوریک آن‌ها صورت می‌گرفت. البته این مسائل با حد بسیار پائینی در کردستان نیز جاری شده بود (۱۱).

اکنون ببینیم که ما چگونه (از مقطع ۵۸ ...) حرکت کردیم و فعالیت تشکیلاتی ما چگونه بود؟ ما در شرایطی که امپریالیسم با شناخت از وضعیت نوین مبارزه طبقاتی با توسل جستن به اشکال نوینی خلق را مورد تعرض قرار داده بود و هر روز بیش از پیش آن مواضعی را که در جریان قیام بهمن از دست داده بود، یکی پس از دیگری باز پس می‌گرفت، در شرایطی که نبود یک پیشاهنگ واقعی، حقیقتاً احساس می‌شد و می‌بایست با تعمق در واقعیت عینی راه برون رفت از آنرا تعیین می‌نمودیم و با نقشه‌ای طولانی و سر سخت در راه تحقق هدف مطلوب می‌کوشیدیم؛ با دچار شدن به لیبرالیسمی همه جانبه به اکونومیسم در غلطیدیم و هدایت آن اشکال مبارزه‌ای را بر عهده گرفتیم که تنها می‌توانست تحقق یک هدف (هدف کدائی مطرح شدن) را عملی گرداند. مجهز به وسیله‌ای شدیم که هر چه بیش‌تر بر پایه رابطه‌ای بوروکراتیک استوار می‌گردید.

ما آن هنگامی تولد خود را اعلام نموده بودیم (با انتشار "مصاحبه") که بحث پیرامونی آن نه تنها بحثی پیگیر و همه جانبه‌ای را سپری نکرده بود بلکه آنگاه که منتشر شد بحث بر سر مسائل مطروحه در آن نیز نزد ما ضرورت خود را از دست داد. با توجیه شرایطی که در آن بسر می‌بردیم خود را قانع نموده بودیم که باید وارد عرصه عمل شد. بنابراین تقسیم کار شد و به پراکندن نیرو پرداختیم. در حالی که هنوز هیچ‌گونه معیار واقعی برای تشخیص صلاحیت افراد در دست نبود، در حالی که هنوز توضیح قانع کننده‌ای برای فعالیت (حتی برای خود) نداشتیم، در حالی که هنوز برنامه مشخصی برای آموزش و تربیت خود و توده‌ها در دست نبود و بطور کلی در حالی که هنوز بین تمرکز و عدم تمرکز رابطه‌ی درستی ایجاد ننموده بودیم، تقسیم کار کردیم. تعدادی را به کردستان، تعدادی را به شمال و عده دیگری را به جنوب ... و تعدادی نیز در تهران ماندند. اما لاینحل ماندن پاره‌ای مسائل اساسی به دلیل عدم برخورد جدی ما و پراکندن نیرو و درگیر کردن آن‌ها در حوزه‌های مختلف بدون آن‌که هیچ‌گونه تضمینی برای ادامه کاری وجود داشته باشد، ما را به آن‌چنان اوضاع آشفته‌ای در فعالیت تشکیلاتی دچار نمود که به نظم در آوردن آن امری محال و ناشدنی بود. در واقع اگر یک تشکیلات کمونیستی به معنای اتحاد در فعالیت‌های عملی است در تشکیلات ما هر فرد تجسم برنامه و سیاست معینی بود. اگر پایه و اساس یک تشکیلات کمونیستی را سانترالیسم - دمکراتیک تشکیل می‌دهد و سلاح انتقاد و انتقاد از خود بگونه‌ای همه جانبه بمنظور تصحیح و غنا بخشیدن به ایده‌های درست بکار گرفته می‌شود. آن‌چه که تعدادی از افراد را در بالای هرم قرار داد نه تجمع ایده‌های صحیح از طریق برقراری دموکراسی بلکه اساساً حاصل اعتمادهای کم مایه‌ای بود که به گذشته

و شرایط معین آن بر می‌گشت. سلاح انتقاد و انتقاد از خود نه تنها هیچ‌گاه بدرستی بکار نرفت بلکه رفته رفته بمثابه یک شیوه زائد برخورد، در درون تشکیلات ما رنگ می‌باخت. اگر مبارزه ایدئولوژیک سازمانیافته و مستمر حول مسائل انقلاب باعث تقویت و تشکل هر چه بیشتر یک تشکیلات کمونیستی در پرداختن به مسائل انقلاب بر می‌گردد هر چه در پیشینه سازمان (۶۰ - ۵۸) جستجو کنیم اثری از یک مبارزه ایدئولوژیک سیستماتیک و جهت دار نخواهیم یافت (۱۲) وجود این نقیصه بزرگ در کار سازمانی، آن زمینه مساعدی بود که توانست تعدادی از عناصر تشکیلات را هر چه بیشتر با یک حرکت خرده بورژوازی همساز و هماهنگ گرداند و آن‌ها را تبدیل به خرده بورژوازی‌های تمام عیاری سازد که برای تأمین منافع خود به امر انقلاب نیز دهن کجی کنند!! (آن‌هایی که در سال ۶۰ از صفوفمان اخراج و اینک در پشت نام سازمان دکان سیاسی خود را سرپا نگاه داشته‌اند (۱۳).

اگر یک تشکیلات کمونیستی برای آموزش، تربیت و آبدیده نمودن کادرها و اعضای خود اهمیت درجه اول قائل است و ایجاد رابطه‌ای را در بین عناصر مدنظر دارد که مضمونی آگاهانه و آگاهگرانه را باز تولید کند، در تشکیلات ما مسئله آموزش هیچ‌گاه جایگاه ویژه‌ای را اشغال نمی‌کرد. سر هم بندی یکرشته اصول کلی مارکسیسم و تئوری مبارزه مسلحانه باز و بسته کردن ۳ - و آموختن سینه خیز؟! تمام آن چیزی بود که همچون شاه کلیدی درمورد همه کس و همه چیز بکار گرفته می‌شد. به عنوان مثال پایگاه آموزشی سردشت را بخاطر آوریم، از نقاط مختلف رفقائی به این پایگاه آورده می‌شوند که آموزش نظری آن‌ها عمدتاً: چگونگی شکل‌گیری سازمان از ابتدا (سال ۴۹) ... و آموزش عملی آن‌ها شامل آموختن کار با اسلحه، پرتاب نارنجک و سینه خیز ... بود. و پس از اتمام دوره اکثراً به حوزه‌های فعالیت خود بر می‌گشتند تا اعلامیه و خبرنامه پخش کنند!

... این درست است که در شرایط جامعه ما آن سازمانی می‌تواند به وظایف انقلابی خود در قبال طبقه و توده‌ها بپردازد و آن‌ها را حول خود بسیج و متشکل نماید که تعیینات یک سازمان سیاسی - نظامی (سازمانی در تدارک جنگ و در حال جنگ) را داشته باشد. اما واقعیت وجودی ما یکسره با آن بیگانه بود. در واقع آنچه که عمل می‌شد همان بود که در "مصاحبه با رفیق اشرف ..." آمده بود. سازمانی که عناصر تشکیل دهنده آن علاوه بر داشتن مهارت‌های سیاسی دارای مهارت‌های نظامی نیز هستند (۱۴). به همین خاطر عملاً هیچ‌گونه تفاوتی با اپورتونیست‌ها نداشتیم؛ همان‌هایی که چپ و راست مورد تف و لعن ما قرار می‌گرفتند. همان‌هایی که با کار "سیاسی - تشکیلاتی" خود در صدد گرفتن ارتباط با توده‌ها بودند، همان‌هایی که "اداره خود را به حساب سازمان کمونیستی می‌گذاشتند، همانی که

اگر در مورد آن‌ها علل اساسی این بود که آن‌ها آنچه را که می‌گفتند و آنچه را که می‌کردند حامل بررسی و ارزیابی از واقعیت عینی ما نبود و در یک کلام آنها دارای ساختمان صحیح ایدئولوژیک و سیاسی نبودند و اگر ما نیز در عمل با آنها تفاوتی اساسی نداشتیم درست بهمین دلیل بود. آنچه که پایه نظری فعالیت‌های ما را تشکیل می‌داد عمدتاً "تکرار" طوطی‌وار یکرشته احکام کلی، عبارت پردازی‌های بی اساس و وعده و وعیدهای سرخرمن بود. به آثار منتشره از طرف سازمان در سال‌های (۶۰ - ۵۸) نظری بی‌افکنیم تا صحت این گفته‌ها روشن گردد. (البته همین کلی گویی‌ها در بردن آگاهی به میان توده‌ها توانست تا اندازه‌ای موثر باشد. اما آن‌ها هیچ‌گاه با رهنمودهای مشخصی در رابطه با ارتقاء سطح مبارزات خود از سوی ما مواجه نبودند). آنچه که برای خود تعیین نموده بودیم، این بود: "در جایی که به خلق حمله نظامی می‌شود می‌جنگیم و در جاهای دیگر به تبلیغ و ترویج می‌پردازیم." از این رو در کردستان می‌جنگیدیم چون به خلق کرد تعرض نظامی شده بود و در جاهای دیگر به اصطلاح تبلیغ و ترویج می‌کردیم. این تمام مطلب بود. در حالی که در این موارد ما حتی با اپورتونیست‌ها نیز تفاوتی نداشتیم!!

در کردستان می‌جنگیدیم! بدون این‌که برنامه‌ای مشخص و نقشه‌ای طولانی و سر سخت برای حرکت خود داشته باشیم. اگر از ما می‌پرسیدند که در پی تحقق کدام هدف هستیم شاید منصفانه‌ترین پاسخ این می‌بود که بگوئیم می‌خواهیم پرچم چریک‌های فدائی خلق را بر افراشته نگاه داریم؟! اما هیچ‌گاه از خود نپرسیدیم که چریک‌های فدائی خلق در پی تحقق چه هدفی بودند و چه وظایفی را پیش‌روی خود نهاده بودند!

آری ما گفته بودیم که دولت کنونی وابسته است، اما شناختمان از ماهیت دولت یک شناخت واقعی نبود. همانطور که شناختمان از مبارزه مسلحانه و ایجاد یک سازمان سیاسی - نظامی نیز یک شناخت مارکسیستی - لنینیستی نبود! بلکه در پرتو لیبرالیسم همه‌جانبه فکری بالاجبار با دگماتیستی که خویشاوندی نزدیکی یافته بودیم. در منجلاک اکونومیسم سقوط نموده بودیم. اگر پروسه فعالیت سازمان در این مقطع دقیق شویم نه تنها بر اساس استراتژی پیروزمند ما (جنگ توده‌ای طولانی) با نقشه‌ای طولانی و سر سخت که بتواند مبارزه‌ای وسیع و همه‌جانبه را هدایت و توده‌ها را به صحنه نبردی سرنوشت‌ساز بکشاند مواجه نخواهیم بود بلکه هر چه به چشم می‌خورد از چهارچوب کلی حفظ وضعیت موجود پا فراتر نمی‌نهد.

در واقع اگر ما معتقد به مبارزه مسلحانه بودیم و به بیان دیگر اگر از دریچه مارکسیسم - لنینیسم و تئوری م. م در واقعیت موجود خود تعمق می‌نمودیم، چگونه می‌توانسیم به ضرورت‌های عینی پاسخ گوئیم؟ رهبر کبیرمان می‌نویسد: "مسئله این نیست که مبارزه مسلحانه شکلی از اشکال پر تنوع مبارزه است که در شرایط خاصی و با آمادگی‌های خاصی ضروری می‌شود بلکه مسئله این است که مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه است که زمینه آن مبارزه همه‌جانبه را تشکیل می‌دهد و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر پر تنوع مبارزه ضروری و سودمند می‌افتد" (نقل از م. م. هم. ا. هم. ت). پس اگر دولت کنونی یکی از اشکال حاکمیت امپریالیسم در جامعه ما بود، اگر اینک توده‌ها به میدان مبارزه کشیده شده بودند و در تب رهنمود و برنامه مشخصی از جانب پیشاهنگان خویش می‌سوختند، اگر حاکمیت کنونی تعرض همه‌جانبه‌ای را برای برقراری مجدد "جزیره ثبات و آرامش" آغاز نموده بود؛ آیا با فشاری اصلی ما در برپائی و گسترش جنگ انقلابی، پیشروی در جهت ایجاد مناطق آزاد و تدوین برنامه انقلابی برای این مناطق آن وظایف انقلابی نبود که می‌توانست بن بست مبارزاتی را بسود خلق حل کند؟ اما تو گوئی این‌بار با ورود پارامتر جدیدی در مبارزه (توده‌ها) دیگر مبارزه مسلحانه بمثابه استراتژی و تاکتیک مبارزه ما ضرورت خود را از دست داده بود؟! مبارزه مسلحانه یک‌چیز و ارتباط با توده‌ها چیز دیگری را طلب می‌نمود؟! شاید اگر دیروز سیاهکل یک "تراژدی" بود اینک تکرار آن یک "مضحکه" به حساب می‌آید (۱۵) و باید امروز کار "توده‌ای" می‌کردیم؛ تا به اپورتونیست‌ها نشان دهیم که ما هم کار توده‌ها را نفی نمی‌کنیم؟!

تعیین چنین وظایفی و پراکنده کردن نیرو و غرق کردن آن در خرده کاری ضرورتاً ایجاد نمود که هر یک از مسئولین تشکیلات خود تبدیل به برنامه و سیاست سازمانی گردند، آن رابطه زنده و همه‌جانبه‌ای که باید بین عناصر تشکیل دهنده یک تشکیلات کمونیستی برقرار باشد (پائین به بالا و بالا به پائین) تا باز تولید سازمان به نفع انقلاب و پیشبرد هر چه بیشتر و وسیع‌تر امر مبارزه جریان یابد، خودبخود نفی و سیستم‌های فردی کار، جانشین آن گردد و بدنبال آن بالطبع مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مشخص انقلاب ضرورت خود را از دست داده و داشتن یک سیستم آموزشی صحیح امری ناممکن بشود و آن‌چنان رابطه بوروکراتیکی را باز تولید کنیم که "ارباب و رجوع" پس از ماه‌ها انتظار در برابر سیل انتقادات و ایراداتی که به سازمان وارد می‌دانست بدون آن‌که دلیل قانع‌کننده‌ای را دریافت کند، تنها به صبر و انتظار دعوت گردند. از سوی دیگر دچار شدن ما به لیبرالیسم و غرق شدن در یک حرکت خودبخودی و عدول از مشی انقلابی اجتناب‌ناپذیر سکتاریسم بنیان‌کنی را در بطن حرکت ما رشد و گسترش داد که به گونه‌ای روز افزون ما را هر چه بیشتر از واقعیت عینی جدا می‌ساخت و به کُنج عزلت سوق می‌داد. این

چنین بود که "اپورتونیست‌های بد" در نزد ما حتی لایق مبارزه ایدئولوژیک نیز نبودند؛ چرا که آنها "پهلوان پنبه" هائی بودند که فقط باید در مورد آنها حکم خود را صادر می‌نمودیم. از طرف دیگر فقط باید در مورد آنها حکم خود را صادر می‌نمودیم. از طرف دیگر عناصر، گروه‌های کوچک و دسته‌های مختلف هوادار که عشق به انقلاب و صداقت‌شان آنها را در برابر ما قرار داده بود، شایسته نبود. انتظار برخوردی جدی از جانب ما را داشته باشند. زیرا آنها سازمان را متهم می‌کردند که بر اساس مشی حرکت نمی‌کند؟! آنگاه چطور ممکن بود، خود را راضی کنیم در برابر این اتهامات تن به یک برخورد جدی بسپاریم (۱۶)!!...!

این حقایق تلخ بود که به بر آشفتگی و تشتت درونی هر دم می‌افزود و به گونه‌ای بی سابقه سازمان را فلج می‌کرد. این گفته رفیق حرمتی‌پور که می‌گفت: "من نمی‌دانم که این چه تشکیلاتی است که همه در برابر یکدیگر در اپوزیسیون قرار دارند". به رای العین، عمق آشفتگی در تشکیلات ما را نشان می‌داد. دیگر صداقت انقلابی حکم می‌کرد به مسائل برخوردی جدی و همه‌جانبه شود. اگر تا دیروز بحث بر سر اشکالات و نواقص بود امروز مسئله بر سر یک انقلاب واقعی بود. جمع‌بندی یکسال و اندی (۱۷) از فعالیت سازمان بخوبی نشان می‌داد آنچه را که ما از مشی انقلابی پیروی نمی‌کردیم، نشان می‌داد ما اپورتونیست‌هائی بودیم که با ادعای پیروی از تئوری م. م عملاً در تعارض با آن، گام بر می‌داشتیم اما وضعیت سازمانی ما (بمثابه هستی) توانسته بود تعدادی از افراد را آنچنان با خود یگانه کند، که خط تفکر اپورتونیستی همه جهات شعور آنها را ساخته بود و آنها را وادار می‌ساخت که در برابر وضعیت نابسامان سازمان، که انقلابی واقعی را اجتناب ناپذیر نموده بود، با تمام قوا و توان خود ایستادگی کنند. فراقسیون که از مدت‌ها قبل در تشکیلات نطفه بسته بود، بوضوح و آشکار در "شورای" تهران سازمان یافت و فعالانه به تخریب و تلاشی سازمان کمر بست. هر چه در پروسه برخورد جدی با مسائل (آنچه کرده بودیم) و شناخت درست راه برون رفت از این بن بست پیش می‌رفتیم، روشنی صداقت انقلابی رفقا، دنیای تیره و تاری را آشکار می‌کرد که همه ما مسبب آن بودیم و اگر اینک با فراقسیون از افراد و عناصری که با کار بست هر گونه شیوه‌ای که در حفظ وضعیت موجود داشتند، روبرو بودیم. در واقع بیان‌گر عمق فاجعه در درون ما بود... ما توانستیم در پروسه شناخت اشتباهات و انحرافات اساسی که مرتکب شده بودیم با دقت در مارکسیسم، تعمق در تئوری م. م و واقعیت عینی گذشته را به یک فهم انتقاد از خود واقعی بدل سازیم. اما خوش‌حیالی محض بود که هر آینه تصور می‌شد این امر بدون اخراج عناصر اپورتونیست و مخربی {سال ۶۰} که به‌هیچ صراطی، مستقیم نبودند، بتواند عملی گردد (۱۸).

رفیق حرمتی‌پور دلایل اساسی اختلاف ما با پیروان "مصاحبه" را این‌گونه جمع‌بندی نمود: "۱- مواضع سیاسی - ایدئولوژیک ۲ - دید ما از نقد گذشته تشکیلات ۳ - دید ما بر سر رهبری مرکزیت و انتقاد از آن و بطور مشخص پیاده کردن سانت‌الیسم - دمکراتیک در درون تشکیلات بوده است...." (به نقل از جواب به نامه شورای عالی سازمان - اسناد درونی).

پس از تعیین وظایف معینی در راستای خط استراتژیک انقلاب مان و سازماندهی حول آن، حرکت جدیدی را آغاز نمودیم (۱۹). اما طنز تاریخ این‌بار نیز مانع از آن شد که حرکت نوین رفقا که با خون و زحمت شبانه روزی پا گرفته بود و حقیقتاً به امیدی در دل توده‌ها تبدیل شده بود (۲۰) بتواند با دریای پر خروش توده‌ها پیوند یابد و در نیمه راه با شکستی تاکتیکی روبرو شد و از حرکت باز ایستاد.

اگر شکست ما در سال ۴۹ (سپاه‌کل) اساساً بدلیل ضربه نظامی مهلکی بود که دشمن بر پیکر سازمان ما وارد آورده بود و فعالیت سازمان در یک پروسه چند ساله به نفع اپورتونیسم تغییر جهت داد این‌بار اپورتونیسم در مسائل تشکیلاتی در دم پس از شهادت رهبران کبیر سازمان برگرده سازمان ما سوار گشت و ما را از ادامه راه ناتوان ساخت.

این درست بود که ما در جریان دو سال فعالیت خود توانستیم شناختی درست از انحرافات و اشکالات سازمان در خطوط کلی و اساسی آن برسیم؛ اما باید دانست که زدودن چرک و غبار از روح و روان یک تشکیلاتی که تازه از منجلاب اپورتونیسیم بدر آمده بود و به یک معنا مسئله ساختن یک تشکیلات نوین در میان بود، یکشنبه ممکن نبوده بلکه در یک پروسه کار فعال و خستگی ناپذیر بر بستر پراتیک انقلابی معین (برپائی و گسترش جنگ انقلابی) تربیت و آبدیده نمودن کادرها بر همین زمینه امکان پذیر می‌گردید در همین خصوص هر چند ما توانسته بودیم به یکرشته سبک کارهای درست تشکیلاتی دست یابیم و آن‌ها را بکار گیریم؛ اما عمر فعالیت انقلابی سازمان (تا مقطع شهادت رفقای کبیرمان و تعدادی دیگر ... که به ۸ ماه نمی‌رسد) و شرایطی که در آن بسر می‌بردیم، اساساً به همراه کم تجربگی رهبرانمان در مسائل سازمانی و متعاقب آن اشتباهاتی (بزرگ) در این مورد چیزی فراتر از آنرا اجازه نداد (۲۱). و پس از شهادت رفقا عناصری که بر اثر اشتباه نا بخشودنی رهبران {عناصری که فاقد دید انقلابی بودند و هنوز کثافات خرده بورژوائی (خود محور بینی موقعیت طلبی) گذشته را با خود یدک می‌کشیدند عهده‌دار مسئولیت‌های پایه‌ای در تشکیلات گردیده بودند} با چسبیدن به اهرم‌های تشکیلاتی میدان عمل وسیعی را از آن خود ساختند و حرکت سازمان در زیر سیطره آن از جهت اصلی حرکت خود باز ماند! خط سرخ تفکر در ایجاد یک تشکیلات پرولتری متوقف و توانائی رهبران شهید جای خود را به ناتوانی "رهبران" بازمانده بسپارد. پس از شهادت رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری از رهبران سازمان و بدنبال آن شهادت رفیق کبیر محمد حرمتی‌پور، فرمانده جنگل دیگر رهبر بر جسته سازمان و شهادت تعدادی دیگر از رفقای خوب و با ارزش‌مان، رفقا اسد رفیعیان از رهبران بر جسته جنبش کارگری ایران، رضا عابدی، حسن عطاریان، علی‌اصغر زندیه ... سازمان نه تنها نتوانست روی پای خود بایستد و حرکت به جلو را ادامه دهد بلکه پس از آن در پروسه سراشیبی هر چه بیشتر از توان انقلابی‌اش تهی می‌شد. لاینحل ماندن پاره‌ای از مسائل گذشته و ایجاد مسائل نوین، در برابر ناتوانی "رهبران" باقی‌مانده آنچنان آشفته بازاری را سبب شد که براحتی می‌توانستیم بزیر سؤال کشیدن مشی را امری عادی تلقی کنیم و حتی با آن هم‌صدا گردیم (۲۲)

پس از شهادت رفقا بحث پیرامون اوضاع تشکیلات به آنجا رسید که پراتیک اصلی سازمان موقتاً قطع شود و با تمرکز نیرو در جبهه کردستان (بدلیل دور نبودن از پراتیک انقلابی بطور کلی) با هدف پیشبرد امر مبارزه ایدئولوژیک حول نقد گذشته بطور کلی (و مشخصاً نقد فعالیت تشکیلاتی) اساساً و حل پاره‌ای مسائل نظری و عملی دیگر در جهت از سرگیری پراتیک اصلی سازمان (جبهه شمال) به برخوردی جدی با مسائل فوق بپردازیم!

اما این مقطع از حیات "تشکیلات" مشحون است از تشکل فراکسیون‌های متعدد (۲۳) (شاید بهتر باشد بگوئیم بستن "اتحادهای نامقدس") و تقویت هر چه بیشتر آن بدلیل داشتن نیروی مادی برای پیشبرد امر مبارزه ایدئولوژیک؟! و رد همین رابطه پشت سرگونی‌ها و اتهام بستن‌های بی پایه و اساس برای خالی کردن زیر پای حریف، پرونده سازی بر علیه یکدیگر، برقراری سیستم خبرگیری (بخوان جاسوسی) برای اطلاع از وضعیت فرقه‌های متعدد رقیب؟! سر پیچی از اجرای وظایف خود، تهدید کردن‌ها برای مرعوب ساختن دیگران ... همه و همه محیط تهوع‌آوری را ایجاد نموده بود که صداقت انقلابی به گونه‌ای روز افزون در آن رنگ می‌باخت. البته نهایت بی انصافی است اگر همه نیروهای درگیر در مبارزه ایدئولوژیک را در این یا آن دسته خاص جستجو کنیم، زیرا بودند رفقای که در هیچ‌کدام از این دسته‌جات جایی نداشتند اما لیبرال منشی عده‌ای با سیاست هم خدا و هم خرما، بی تجربگی و ضعف سیاسی عده‌ای دیگری از رفقا عملاً آن‌ها را منفعل ساخته بود و میدان را برای ترکتازی این یا آن دیگری باز می‌گذاشت. بالاخره وضعیت موجود به تلاشی آشکار سازمان انجامید و چهل تن از "کاردها اعضا و هواداران" از سازمان جدا شدند (۲۴). اما آیا این جدائی بر حسب تعیین مرزبندی‌های ایدئولوژیک سیاسی اجتناب ناپذیر شد؟ و آیا اصولاً ما حق داریم صرفاً

با گفتن این‌که آن‌ها "انحلال طلب بودند" و یا "خوب دیدیم نتیجه این جرکت که به اصطلاح می‌خواست تشکیلات کمونیستی بسازد، به کجا ختم شد". گریبان خود را از آنچه که اتفاق افتاده بود و هر یک بنوعی مسبب آن بودیم خلاص نمائیم؟

این درست بود که ما به "حزب کمونیست" نه پیوسته بودیم و صد بار درست است. اما فقط لحظه‌ای بخود بیائیم. آیا از آنچه که ما کرده بودیم شرمگین نخواهیم شد که بگوئیم ما بمثابه پیروان راستین تئوری مبارزه مسلحانه باقی مانده‌ایم؟ آیا صداقت انقلابی حکم نمی‌کند که بگوئیم همه کسانی که به برنامه "حزب کمونیست" پیوسته‌اند پروسه تغییر و تحولات ایدئولوژیک را سپری نکرده‌اند؟

حقیقت این بود که این رفقا (اکثریت رفقا) در پروسه تغییر و تحولات روحی و روانی، که شرایط ناسالم "مبارزه ایدئولوژیک" ایجاد کرده بود از ما جدا گردیدند و در همین پروسه بدنبال رهبری متزلزلی که یکبار با تلفیق تئوری م. م با دیدگاه غیر پرولتری "اتحاد مبارزان ..." و سپس در یک چرخش تئوری م. م و قبول برنامه فرمیستی "حزب کمونیست" و نشان دادن درجه "باغ سبز" ادامه مبارزه ایدئولوژیک اکثریت رفقا اینک دیگر مدافعین "دو آتش" برنامه "حزب کمونیست" شده‌اند. حقیقت این بود که این رفقا از نفی مناسبات تشکیلات (کنونی) که بر پایه‌ی بوروکراتیک استوار گشته بود از نفی "رهبری" که جز نشان دادن عصیان‌های خرده بورژوائی در برابر حقایق موجود منطق دیگری نداشت، از نفی "رهبری" که انتقاد به خود را با پرونده سازی و دسیسه چینی بر علیه انتقاد کنندگان فیصله می‌داد، از نفی "رهبری" که در برابر سیل انتقادات و اعتراضات رفقای هوادار به وضعیت موجود با ماستمالی کردن و پرده پوشی بر روی حقایق و گاه تهدید برای مرعوب نمودن رفقا سلاح دیگری نمی‌شناخت، از نفی "رهبری" که، از ما جدا شده بودند و بدنبال رهبری متزلزلی که در آن شرایط توانسته بود، با رعایت پاره‌ای پرنسیب‌ها و موازین اخلاقی (در برابر فحش‌ها، ناسزاگویی‌ها، پرونده سازی‌ها، اتهام بستن‌ها...) وجهه کسب نماید، براه افتادند. جلساتی که بر رفتن آن رفقا اختصاص داده شده بود، گواه این حقایق بود.

با جدا شدن این رفقا حقیقتاً کمر سازمان شکست و اگر دیروز در سرایشی سقوط با موانع و سدهائی (نه چندان محکم) روبرو بودیم که رسیدن به انتهای پرتگاه را به تعویق می‌انداخت، اکنون دیگر سرایشی سقوط بیش از هر زمان دیگری لغزنده بود. خلاصه بگوئیم ما نتوانسته بودیم خط سرخ تفکر رفقای شهید خود را دنباله‌رو باشیم و به یک معنا ناتوان بودیم. ما نه تنها نتوانستیم با انحرافات، اشکالات و اشتباهاتی را که از گذشته نکبت‌بار خود به ارث برده بودیم، برخورد کنیم و آنرا از میان خود بزدائیم، بلکه همین عدم توانائی ما (اساساً "رهبران" باقی‌مانده) خود زمینه پر استعدادی برای رشد و گسترش آنها شد و ما را هر چه بیشتر در خود تحلیل برد. جان کلام این‌که: "تشکیلات" دچار آنچنان اپورتونیسیم خطرناکی شد که بخاطر خصلت فرصت طلبانه خود

"در مسائل تشکیلاتی تنها یک پرنسیب داشت و آن هم بی پرنسیبی بود. این اپورتونیسیم و وسائل کار او همواره بر اساس موقعیت‌ها و تا حدودی که با مقاصد او منطبق باشد برگزیده می‌شد (۲۵)". "اگر عده‌ای با تکیه بر واقعیت وجودی ما در صدد رد تئوری م. م بودند، عده‌ای نیز برای حفظ موقعیت خود اینک در پشت نام رفقای شهید و پراتیک سازمان سنگر گرفته بودند و از آنجا به تمام زحمات و خون‌هایی که ریخته شده بود عملاً دهن کجی می‌نمودند. آری ما ناتوان بودیم. اما اگر خواسته باشیم خود را فریب ندهیم نمی‌توانیم بپذیریم که صرفاً این جواب پاسخ قانع کننده‌ای به تمام آن مسائل است. اگر بخواهیم برخوردی جدی را بر خود هموار کنیم باید شهامت بخرج دهیم و حقیقت را بی پروا بگوئیم. باید بگوئیم که ما چه کرده‌ایم و چرا نتوانسته‌ایم؟ اگر شرط صداقت انقلابی را بجا نی‌آوریم و به خوش‌خیالی در غلطیم که "از هم اکنون سعی می‌کنیم که دیگر مرتکب اشتباه نشویم" باید باور کنیم که هیچ تضمینی وجود نخواهد داشت.

پس از رفتن چهل نفر از رفقا، ما چگونه گریبان خود را خلاص نمودیم؟ گفتیم: "یکی مسئله‌اش عضویت بود، دیگری مسئله‌اش رفتن به خارج بود، دیگری بچه بدی نبود اما دنباله روی فلانی شد، اصلاً فلان کس تو باغ نبود ...". همین طور برای تک تک کسانی که رفته بودند و صله‌ای داشتیم که بچسبانیم. ناگفته نگذاریم که البته و صد البته برای خالی نبودن عریضه، می‌گفتیم که ما اشکالاتی داشتیم! اما اشکالات ما از آن دست اشکالات نبود که ابدأ مهم باشد؛ "همه اشکال دارند، کسی اصولاً مرتب اشتباه نمی‌شود، که عمل نکند؟ استدلال‌ات این چینی کافی بود تا به حقانیت ما مهر تأیید زند، و ما را از چسبیدن هر گونه و صله‌ای در امان نگاه دارد! در چنین وضعیتی چند تن از اعضای تشکیلات مسئله خلع عضویت از "مرکزیت" باقی‌مانده را (دو نفر که یکی از آن‌ها اینک "رهبری" "چخا - آرخا"ی جدید را بعهدہ دارد) که بیش از دیگران در تغییر و تحولات اخیر سازمان نقش داشتند مطرح، و انتخاب مرکزیت جدیدی را پیشنهاد نمودند تا شاید بتوان از عهده حل مسائل انبوهی که می‌بایستی به آن‌ها برخورد می‌کردیم، بر آمد. اما تنها کافی بود مسئله فقط مطرح شود. باور کردنی نیست! کافی بود مسئله فقط مطرح شود، تا جلسه "تشکیلات" در یک لحظه آن‌چنان اوضاع متشنجی بخود بگیرد که ادامه بحث پیرامون آن ناممکن و جلسه مختومه اعلام گردد. زیرا اینان مسائلی را مطرح می‌کردند که امکان‌پذیر نبود. "مگر می‌شود به چنین چیزی (خلع عضویت) تن در داد؟ اینان را کسانی به عضویت گرفته بودند که حتی اپورتونیست‌ها نیز به شخصیت انقلابی و کمونیستی‌شان معترف بودند. آن وقت چگونه ممکن است حالا اسیر طرح پائین دستی‌هایی شد که معلوم نیست از کجا سبز شده‌اند. پس برای ادای دین به رفقای شهیدی که آن‌ها را به عضویت گرفته بودند "زنده باد" "اتحاد نامقدس" بر علیه پائین دستی‌ها!!

در چنین فضای مسمومی بود که رفیق پاک و دوست داشتنی‌مان کاظم قریشی تاب تحمل را از کف داد و در شب بیست‌وسوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ از جلسه عمومی آن شب که بوی تعفن می‌داد خارج شد و در کتابخانه مقر، با تلاشی کردن مغز خود، به زندگی‌اش پایان بخشید. اما شاید تاریخ با بررسی و ارزیابی از عمق گندابی که هر یک به گونه‌ای در ساخت‌اش شریک بودیم

(و اینک در آن دست و پا می‌زدیم) رفیق کاظم را تبرئه و پاکی و صداقت بی‌شائبه‌اش را باور کند! یادش گرامی و نامش بعنوان سند معتبری که بیان‌گر عمق فاجعه در تشکیلات ماست، همواره بیاد باد!

اما این بار ما چه گفتیم: "طفلک رفیق خوبی بود اما نتوانست بفهمد که مبارزه همین است، عده‌ای می‌روند، عده‌ای می‌آیند. مشکلات و سختی همین هاست. اصولاً مبارزه یعنی جنگ با مشکلات؟! رفیق کاظم نتوانست بیشتر از این بکشد. "آری مبارزه یعنی جنگ و ستیزه با مشکلات و موانع و هموار کردن راه برای رسیدن به هدفی مطلوب. و اگر این نیز درست است که رسیدن به هدفی انقلابی، طرق و وسائل انقلابی را می‌طلبد آیا می‌توانیم هرزه دری‌ها، تهمت زدن‌ها، دروغ گوئی‌ها، زد و بندها ... را به حساب مبارزه‌ای بگذاریم که رفیق کاظم قریشی نتوانست آن‌ها را بفهمد و سختی و فشار چنین مبارزه‌ای را بر خود هموار کند؟! "

پس از واقعه شهادت رفیق کاظم در جریان جر و بحث‌هایی پیرامون مسائل مطروحه (از جمله مسئله خلع عضویت ...) که جز عصبیت‌های جنون آمیز حاصلی نداشت، تعدادی دیگر از رفقا (ما) راه خود را از سازمان "مادر" جدا کردند.

پس از رفتن تعداد دیگری از رفقا "تشکیلات چریک‌های فدائی خلق ارتش‌رئانی‌بخش خلق‌های ایران" نه تنها نتوانست جذب و طراوت خود را باز تولید کند بلکه سیر فروپاشی و در هم ریختن آن با شدتی فزونتز ادامه یافت و بدل به مرده‌ای گردید که باور کردن مرگ آن بسیار گران می‌نماید.

روند بعدی قضایا این مسئله را به گونه‌ای آشکار نشان می‌دهد؛ پیروان راستین تئور م. م؟! برای توجیه نهایت انحطاط خود با همان منطق پوسیده و متحجری به میدان جنگ می‌روند که خود بارها آنرا به تمسخر گرفته‌اند. دقت کنید: "هر چند وقت و در شرایطی؟! (اپورتونیسیم) یورش مذبحخانه خود را به مواضع تئوریک سیاسی و تاکتیکی ما آغاز می‌نماید و هر بار بطور مفتضحانه‌ای شکست خورده، افشاء شده و از صفوف ما طرد می‌گردد (۲۶). آیا این منطق کوبنده؟! با همان تر معرفی که می‌گوید: "اساساً تئوری مبارزه مسلحانه آن‌چنان تنظیم شده که گوئی از قبل به آن واکنس ضد اپورتونیسیم تزریق کرده‌اند". از این رو اپورتونیسیم مدت مدیدی نمی‌تواند خود را به آن غالب کند (۲۷). قرابت و نزدیکی ندارد؟! البته باید به آن‌هائی که این چنین برخورد می‌کنند حق داد! زیرا هنگامی که مسئله خلاص کردن گریبان خود است، چه شیوه‌ای بهتر از این را می‌توان برگزید؟

تغییر و تحولات پر دامنه‌ای که سازمان از زمستان ۶۱ بخود دیده است (.. رفتن چهل تن از "کادرها اعضا و هواداران" سازمان، رفتن چهار تن از رفقا در خرداد ۶۲ و پس از آن رفتن تعداد دیگری از رفقا همگی با ادعای پیروی از تئوری م. م.، استعفای یکی از رفقا در آبانماه ۶۲ از تشکیلات ... و همچنین بتازگی علم شدن یک سازمان "چفخا - آرخا"ی جدید توسط اپورتونیسیت بی شرمی که از مسببین اصلی آن همه فجایع و رخدادهائیست که تشکیلات ما بخود دید ...) اتفاقاً حکایت از آن آشفته بازاری می‌کند که هنوز در برابر "دیالکتیک سخت زمینی" مقاومت‌های بی پایه‌ای سازمان می‌یابد. آری حکایت از آن دارد که هنوز "ناتوانی" و استفاده از همین ناتوانی است که "رهبر" "چفخا - آرخا"ی جدید نه تنها توانست به بهترین وجه گریبان خود را از آن‌چه که کرده بود خلاص می‌نماید بلکه امروز با سنگر گرفتن در پشت نام رفقای شهیدمان مدعی این نام نیز باشد (۲۸).

می‌گویند بیان حقایق و قبول آن تلخ است. اما اگر این درست است که این تنها کمونیست‌هایند که در پی یافتن حقیقت‌اند و اگر ما نیز مدعی آنیم پس چه باک! بگذار حقایق را بروشنی گفته باشیم و تلخی آنرا باور کنیم. بگذار پیراهن چرکین خود را در معرض دید توده‌ها و انقلابیون صدیقی که بی تجربگی توشه راه آن‌هاست بنمایش بگذاریم. زیرا یقین داریم که این تنها شرط جدی بودن ما در برخورد با مسائل است، تنها شرط جلب اعتماد توده‌ها نسبت به ماست. حال حتی اگر اپورتونیسیت‌ها بخواهند حقایق وجودی ما را توجیه بی عملی و پوشاندن حقایق درونی خود کنند.

اما در خاتمه: ما هسته بسیار کوچکی از کسانی هستیم که با ادعای پیروی از تئوری پیروزمند "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" بمثابه پایه تئوریک استواری برای مبارزه مسلحانه خلق‌مان راه خود را از "تشکیلات" جدا نمودیم، اما هنوز در سطح افت و خیزهای اولیه‌ایم، هنوز نتوانسته‌ایم با ضعف‌ها اشکالات و انحرافات را که در گذشته دامن‌گیر ما شد، برخوردی همه‌جانبه نمائیم. ولیکن اعتقاد داریم که اگر نتوانیم با گذشته نکبت‌بار خود در همه ابعاد آن تصفیه حسابی انقلابی نمائیم، بی شک حرکت ما نیز در گام‌های نخست با شکست منجر خواهد شد. با آگاهی بدین امر است که تنها بر یک چیز پای می‌فشاریم: برای آن‌که بتوانیم سنت‌های ارزشمند و کمونیستی "چریک‌های فدائی خلق" را زمینه زندگی و مبارزه خود گردانیم تمام تلاش خود را خواهیم کرد.

همیشه پیش بسوی پیروزی!

عبدالعظیم صبوری

هسته‌ء اعضا و هواداران سابق چریک‌های فدائی خلق ایران (ارتش رهائیبخش خلق‌های ایران)

شهریور ماه ۱۳۶۳

توضیحات:

۱. بجز مقطع کوتاهی (حرکت در جهت بازگشایی جبهه شمال تا مقطع شهادت رهبران)
۲. جنبش کمونیستی ما بجز مقاطعی کوتاه همواره (و هم اکنون) با این درد مزمن یگانه حرکت کرده است.
۳. البته این امر یکبارہ همچون "بلای آسمانی" بر سازمان نازل نشد بلکه شهادت تمامی رفقای بنیانگذار (سال ۵۰) و اکثریت رفقای که در شرایط آتش و خون پروده شده بودند، چه در میدان‌های نبرد و چه توسط جوخه‌های اعدام رژیم مزدور شاه و محکوم شدن به حبس‌های طولی‌المدت تعداد دیگری از رفقا و کم تجربگی رفقای بازمانده و بدنبال کم بهاء دادن به امر مبارزه ایدئولوژیک، آن عوامل اساسی بودند که سازمان از جهت اصلی حرکت خود باز ایستد و بتدریج (مشخصاً از سال ۵۳) سنت‌های ارزش‌مند و کمونیستی بیادگار مانده از رفقای بنیانگذار رنگ باخت. در همین پروسه با حاکم شدن ایده‌های انحرافی شهید جزئی (پس از ضربات سخت سال ۵۵) کار به نفع اپورتونیزم فیصله یافت. حاکمیت ایده‌های غیر مارکسیستی در سال‌های ۵۶ - ۵۷ با آزاد شدن تعدادی از زندانیانی که "افتخار" رد مشی مسلحانه را از مدت‌ها پیش نصیب خود کرده بودند و اینک خود را در سازمان جای داده بودند ترفیق مناسبی شد تا سازمان بطور کامل از محتوای انقلابی خود تهی گشته و راه حزب خائن توده را در پیش گیرد.
۴. لازم به توضیح است که رفقای معتقد به تنوری م. م علاوه بر محدودیت‌هایی که از طرف رژیم برای آنان ایجاد شده بود و هر گونه ارتباط این عناصر با یکدیگر در زندان به شدت کنترل بود بواسطه قطع ارتباط سازمان با آن‌ها، این رفقا دارای هیچ‌گونه ارتباطی با بیرون از زندان نیز نبودند.
۵. نقل از یک گام به پیش و دو گام به پس (لنین).
۶. رفیق استالین از قول لنین بزرگ، در خصوص مسئله انضباط حزب در شرایطی که مبارزه خونینی برای کسب قدرت جریان دارد می‌نویسد: "در زمان حاضر یعنی در موقع شدت جنگ داخلی، حزب کمونیست فقط در صورتی می‌تواند وظیفه خود را انجام دهد که تشکیلاتش دارای منتهای مرکزیت بوده و در آن انضباط آهنینی نزدیک به انضباط نظامی حکم‌فرما باشد. و مرکز حزبی آن، چنان دستگاه مقتدر و مسلط و دارای اختیارات وسیع باشد که از اعتماد کلیه اعضاء حزب بهره‌مند باشد (تاکید از ما - اصول لنینیسم).
۷. پنهان‌کاری بدرجه‌ای شرط لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر (عده اعضاء گزین کردن آن‌ها، وظایف و غیره) باید با شرط مذکور وفق داده شود ... "ویا" ... در یک کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب اعضاء چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جایی که در آن تنها اعضایی شرکت نمایند که بطور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه‌ای بدست آورده باشند، همان قدر هم "دام افتادن" این سازمان دشوارتر خواهد بود (چه باید کرد؟).
۸. تمامی هنر سازمان مخفی باید در این باشد که از همه کس و همه چیز استفاده کند "به هر کسی کاری بدهد" ولی البته نه با اعمال قدرت! بلکه از سایه احترام و اعتبار، صرف انرژی، تجربه فراوان، چند جانب‌نگری بسیار و استعداد و لیاقت سرشار (نامه‌ای به یک رفقی در مورد وظایف سازماندهی ما - لنین).
۹. رفیق عباس و اسدالله هیچ‌کدام از وضعیت سیاسی یکدیگر اطلاع نداشتند.
۱۰. به علت فقدان ارگان مرکزی قرار بر این بود رفیق صبوری شخصاً مسئولیت این کار به بر عهده بگیرد. بحث‌های آموزشی رفیق در خصوص آثار مارکسیستی (... دو تاکتیک سوسیال دمکراسی، چه باید کرد؟ در خصوص آموزش مشی از جمله این فعالیت‌ها).

۱۱. البته باید در نظر داشت که حرکت ما پس از تصفیه عناصر اپورتونیست و مخرب در سال ۶۰ و حرکت در جهت بازگشائی جبهه شمال یک حرکت تازه و نوپائی بوده است که هنوز مسائل مطروحه شکل ثابتی بخود نگرفته بود.

۱۲. اشاره به پیروان "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" است.

۱۳. البته پس از یکسال و اندی فعالیت سازمان و در صدد بر آمدن رفقا برای تصحیح حرکت خود کوشش‌هایی در این خصوص صورت گرفت که متأسفانه نتوانست به گونه‌ای همه‌جانبه ادامه یابد.

۱۴. مگر سیاسی - نظامی چیزی بیش‌تر از سیاسی نیست؟ از این بیش‌تر طبقه کارگر چه ضرری می‌بیند که اگر کادر سازمان علاوه بر مهارت‌های سیاسی از مهارت‌های نظامی برخوردار باشد، ضررش به کسی می‌رسد؟ (نقل از مصاحبه با رفیق اشرف ...)

۱۵. اشاره به نوشته دوست ما اشرف دهقانی در یکی از نشریات داخلی.

۱۶. گروه ۱۷ شهریور آن‌دسته از رفقای هواداری بودند که با جدا کردن راه خود از خط سازمان در صدد ایجاد جبهه چریکی در شمال بر آمدند. اما تا آنجا که ما اطلاع داریم اکثر این رفقا به علت عدم تجربه کافی دستگیر و به شهادت رسیدند.

۱۷. اشاره به یکی از مقالات درونی است.

۱۸. رجوع شود به مقاله گزارشی از رویدادها در کتاب "بر ما چه گذشت". (جلد سوم) که از جانب "پیروان مصاحبه" به تازگی منتشر شده است. این مقاله که توسط رفیق عبدالرحیم صبوری نوشته شده و اینان خوش‌بختانه به انتشار آن مبادرت ورزیده‌اند، دلیل محکمی است بر ادعای ما.

۱۹. حرکت در جهت ایجاد مناطق آزاد و بر پائی جبهه چریکی در کوه - جنگل‌های شمال بمثابة محور فعالیت سازماندهی جدید بر سر اساس آن و سعی در ایجاد یک - سازمان پرولتری که بتواند وظایف تعیین شده را به پیش برد، تعیین وظایف نظری مشخص در پاسخ‌گویی به نیازهای کنونی و آتی مبارزه که نقد گذشته بطور کلی و تعیین وظایف تاکتیکی ما ... را شامل می‌شد.

۲۰. شواهد و قرائن آشکاراً نشان می‌دهد که حرکت ما در جبهه شمال توانست با عمر کوتاه خود تأثیرات مثبتی بر روح و روان توده‌ها بگذارد. این تأثیرات علاوه بر شمال کشور، مثلاً حرکت اعتراضی کارگران کارخانه زیرآب پس از عملیات شیرگاه، توانسته بود درجه نویی را نیز برای جنبش خلق کرد بگشاید. تغییر رابطه توده‌ها با سازمان ما، پس از بازگشائی جبهه شمال بخصوص در جنوب کردستان گواه این ادعای ماست.

۲۱. اگر بپذیریم که رهبری در تحلیل نهائی دارای دو وظیفه عمده است: "ایده دادن و استفاده از کادرها" (مائو) و برای این‌که ایده‌ها به مرحله عمل در آیند باید بدرستی از کادرها استفاده نمود، کادرهایی که شایستگی و لیاقت لازم را داشته باشند. باید بپذیریم که ما در مورد سپردن مسئولیت‌ها به افرادی نالایق و کسانی که فاقد دید انقلابی لازم بودند دچار اشتباه بزرگ و نابخشودنی شدیم ... در همین رابطه مسئولینی بودند که عدم صلاحیت آن‌ها امری واضح و روشن بود. اما گویا بدلیل این‌که کادر نداریم؟! پذیرفتیم که آن‌ها را بمثابة کادر یک سازمان سیاسی - نظامی صاحب مسئولیت‌های حساس گردانیم. این مسئله بعدها در کردستان بخوبی نمایان شد. مسئولینی بودند که از جانب اکثریت رفقا حتی لیاقت یک عضو ساده سازمان را نداشتند. اما اشتباه رهبران در این خصوص و شهادت آنان، چاره‌جویی در این امر را ناممکن می‌نمود! آن‌ها کسانی بودند که جایگاه و موقعیت‌شان همچون "موهبتی الهی"، از جانب رهبران به آن‌ها تفویض شده بود و "زمین‌یان" را با آن کاری نبود؟! البته یقین داریم که اگر دارای رابطه‌ای ثابت و با دوامی بین حوزه‌های مختلف فعالیت با مرکزیت خود می‌شدیم حل این مسائل، امری عملی و امکان‌پذیر بود.

۲۲. بحث و بر سر بررسی و ارزیابی گذشته سازمان (نقد گذشته) از جانب یکی از "رهبران" باقی‌مانده به گونه‌ای موزیانه از زاویه نقد تئوری م. م مورد بررسی قرار می‌گرفت. در حالی‌که اگر سؤال می‌شد اشکالات و نواقص ما چه رابطه‌ای با نقد تئوری م. م دارد، گشته می‌شد، مسئله صرفاً تعمیق در تئوری است و هیچ مسئله دیگری در بین نیست.

۲۳. در واقع اگر بخواهیم تعینات فراکسیون‌های متعدد را بازگو کنیم، می‌توان آن‌ها را بطور کلی بدو دسته تقسیم نمود: اول عده‌ای که به اصطلاح موضع دفاع از تئوری م. م را داشتند و در برابر حریف با انکار حقایق تلخی که بر وضعیت موجود تشکیلات دلالت می‌کرد در حفظ وضعیت موجود می‌کوشیدند، دوم آن عده‌ای که در برخورد با واقعیت‌های موجود با رهبری موزیانه‌ای که اتفاقاً با تکیه بر همین واقعیات در صدد رد تئوری م. م بود در یک‌دیگر قرار می‌گرفتند.

۲۴. البته پس از تغییر و تحولاتی که این جمع چهل از سر گذراند اکثریت آن به برنامه حزب کمونیست پیوستند و تعدادی از این رفقا با اذعان پیروی از تئوری م. م حرکت مستقلی را آغاز نمودند.

۲۵. نقل به معنی از مقاله درباره مسائل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه – برگزیده آثار روز الوگزامبورگ.

۲۶. نقل از جزوه "پاسخ به انحلال طلبان" از انتشارات چفخا – آرخا.

۲۷. نقل از "مصاحبه با رفیق اشرف ...".

۲۸. به نوشته اخیر "چفخا – آرخا" تحت عنوان "باز هم به جنبش انقلابی ... نگاه کنید: "این‌بار نیز اپورتونیسمی که تجسم کامل سیستم گذشته بود، همان کسی که حتی قبل از ضربات سال ۶۱-۶۰ عنصری شناخته شده بود و همان کسی که تا مدت‌ها در مرکزیت این تشکیلات جای داشت "از صفوفشان طرد شده است". بله! این درست است که فرد مذکور جاه‌طلب و یکی از عوامل اصلی تغییر و تحولات سازمان، پس از ضربه و تمرکز نیرو در کردستان بود، ولی آیا این خود فریبی نیست که باور کنیم آن‌چه او را تا مدت‌ها در مرکزیت سازمان ابقاء و از او دفاع می‌نمود "آن‌هم" بدلیل این‌که فردی است با تجربه و باید از تجربه "آن استفاده کرد"، جریان انحلال طلب و وضعیت تشکیلات بطور کلی بوده است؟ و از طرف دیگر این‌گونه وانمود نماییم که ما همواره و همواره با چنین سیستمی و چنین حافظانی مبارزه می‌کرده‌ایم! شرط صداقت انقلابی حکم می‌کند که ریگ داخل کفش خود را نیز به تکانیم!
